

عصیان

سیمون دوبوار : ما زن زاده نمی شویم بلکه زن می شویم.

Osyan.osyan@gmail.com
Osyan-zan.blogspot.com

۲۵ نوامبر، روز مبارزه علیه خشونت بر زنان ... صفحه ۲

و این بار شهلا جاهد ... صفحه ۳

استقلال تشکل زنان از حضور مردان، آری یا نه؟ ... صفحه ۴

استبداد درونی و استبداد حکومتی ... صفحه ۵

ادم ، حوا و جهان ما ... صفحه ۸



افزایش پیدا می کند. تجاوز به زنان در زندان های جمهوری اسلامی هم چون گذشته ادامه دارد و اگر قبلاً فقط به زندانیان سیاسی محدود می شد اکنون شامل حال زنان مختلف می شود. در ایران به دلیل وجود دولت دینی، خشونت بر زن ابعادی فاجعه بار به خود گرفته و دولت از مجریان و حامیان اصلی اعمال این خشونت است. بنا به قوانین اسلامی، مجازات های ویژه ی زنان وجود دارد. حجاب اجباری، سنگسار، نداشتن حق طلاق و ... نمونه هایی از آنست. هر روز شاهد اذیت و آزار زنان در ایران به خاطر بدحجابی از سوی نیروهای نظامی هستیم. دادگاه های ایران پر از زنانی است که ماه ها و گاه چند سال برای گرفتن حکم طلاق سرگردانند. از تمام حق و حقوق شان حتی فرزندان شان هم چشم می پوشند تا طلاق بگیرند.

اما باز هم ... هر روز بر تعداد زنان دست فروش متروی تهران افزوده می شود. زنانی که نان آور خانه هستند و کاری سخت و طاقت فرسا دارند. اما هر روز مورد خشونت های متعدد مأمورین مترو و در معرض باج خواهی آن ها قرار می گیرند. توهین و بی احترامی، ضبط اجناس شان و معرفی شان به حراست مترو کمترین خشونت بر علیه آنان است.

و متأسفانه باید گفت که اغلب زنان در برابر خشونت های گوناگون خانگی مانند کتک خوردن از مردهای خانواده، خشونت

۲۵ نوامبر

روز جهانی مبارزه علیه خشونت بر زنان

سال به سال می گذرد و چنین روزی فرا می رسد. اما خشونت علیه زنان بیشتر و بیشتر می شود. سال می گذرد و در روزنامه ها و سایت های مختلف خواننده ی خبرهای دردناک خشونت های متعدد خانگی، دولتی، اجتماعی و جنسی هستیم. هنوز از خشونت ها و دستگیری ها و کتک ها و تجاوز های خیزش سال ۸۸، از نداها و ترانه ها، از زهرا بنی یعقوب ها، عاطفه ها و سهیلا قدیری ها فارغ نشده ایم که حکم سنگسار سکینه محمدی آشتیانی تأیید می شود. شهلا جاهد بعد از ۸ سال زندانی بودن به "جرمی" که حتی صحت آن معلوم نیست به دار آویخته می شود. قتل های ناموسی، اسپاشی بر صورت زنانی که صرفاً نمی خواهند همسر قراردادی یا برده ی مردی باشند تیتز اول صفحه ی حوادث روزنامه هاست.

کشورهای دیگر هم چون افغانستان، عراق و پاکستان وضعیتی بهتر از ایران ندارند. قابل توجه است که در کشورهای اروپایی و



های اجتماعی مانند تجاوزهای خیابانی، خشونت های دولتی مانند دستگیری به دلایل مختلف و کتک و شکنجه و تجاوز، به دلیل ترس از عواقب آن، سکوت می کنند و حتی شکایت و افشاگری نمی کنند. این موضوع در نقاط مختلف دنیا و بالاخص در مناطقی که فرهنگ سنتی بر آن حاکم است صدق می کند. چه سنگین است بهای زن بودن در این دنیا.

خشونت های متعدد نقاط مشترک تمامی زنان دنیاست. اگر شکل خشونت ها با هم فرق می کند اما ریشه همه ی آن ها به یک جا برمی گردد. خشونت بر زن زائیده سیستم مردسالار حاکم بر جهان است که امروزه در تمام کشورها از غرب، شرق و آمریکا تا آفریقا و خاورمیانه این خشونت ها روزانه تولید و باز تولید می شود و بنابراین تمام نهادهایی که به نوعی وابسته به این سیستم ها هستند و داعیه پرداختن به حقوق زنان را دارند نجات دهنده ی هیچ زنی نیستند. سیاست های این نهادها هم در راستای سیاست های همه دولت ها و سیستم های مردسالار است. در ایران هم

آمریکا که خود را مهد دموکراسی می دانند خشونت بر زنان امار بالایی دارد. کتک خوردن زنان توسط شوهران و دوست پسر های شان امری عادی تلقی می شود. در آمریکا هر ۸ ثانیه یک زن مورد خشونت (ضرب و شتم، قتل یا تجاوز) قرار می گیرد. در اروپا اعمال خشونت در خانواده به نخستین عامل معلولیت یا مرگ زنان ۱۶ تا ۴۴ ساله بدل شده است. یعنی بیش از سرطان یا تصادفات رانندگی.

آمار خودسوزی زنان برای فرار از تن دادن به ازدواجهای اجباری در مناطق مختلف دنیا به خصوص مناطق محروم قلب هر انسانی را به درد می آورد. درخواست های جنسی هنگام کاریابی زنان از سوی کارفرماها و در دانشگاه ها از سوی استادان روز به روز بالا رفته و دختران و زنان را هر چه بیشتر از شاغل بودن منصرف می کند. به دلیل گسترش فقر و نابرابری آمار تن فروشی (که در ایران به سن ۱۳ سالگی رسیده است) و تجارت سکس و قاچاق دختران و زنان، در کشورهای مختلف روزانه

و این بار شهلا جاهد....

آزاده صمیمی

چه سخت و بیرحمند دیوارهای زندان اوین؛ و چه سرد و تاریک است حیاط اوین. آن هم در صبحگاه ساعت ۶-۵ شهلا جاهد اعدام شد در حالی که باز هم برای خیلی ها ناباورانه بود. زنان بسیاری خشمگین شدند از این همه بی عدالتی و مردسالاری. باز هم حضور یک مرد ولنگار که از همه امتیازات ضدزن که به او اعطا شده استفاده برد. او به جای شهلا به خاطر خیانت و فریب باید مجازات می شد. اما... دریغ! با لباس سیاه و قیافه ای مغموم در دادگاه ها حاضر می شد تا این بار مردم را فریب دهد. زنان بسیاری با انتشار خبر در رسانه ها گریستند و سهم شهلا بعد از اعدام، نمایش چند دقیقه از دادگاه هایش در تلویزیون بود که البته جهت دار و تأیید کننده ی اعدامش بود و با یک جمله ی کوتاه پرونده ی پرابهام ۸ ساله شهلا بسته شد. "مختومه شد!" عده ای هم خوشحال شدند که بالاخره به سزایش رسید. چقدر زود و ساده همه قاضی می شوند و حکم می دهند و تأیید می کنند. چقدر زود و ساده هر چیزی را که می شنوند، باور می کنند. شهلا جاهد اعدام شد در حالیکه ۸ سال از عمرش را در زندان سپری کرد و در تمام این سال ها تنها یک بار اقرار به قتل کرد و آن هم زیر فشار و شکنجه. در تمام دفعات بعد او همیشه انکار کرد. بنا به گفته ی هم سلولی هایش تا شب آخر هم که او را به انفرادی می بردند بنا بر قول ها و وعده های محکمی که ناصر محمدخانی مبنی بر جلب رضایت اولیای دم به او داده بود، امیدوار به آزادی بود. باز هم دروغ و فریب. همه چیز در این پرونده عجیب است و بنا بر گفته ی وکیل شهلا، او رازهای زیادی را با خود برد و دفن کرد و افسوس... این ماجرا رنگ و بوی اتفاقات بزرگ از نوع امنیتی و زود بندهای حکومتی را با خود به همراه دارد. انگار چیزهایی ربط دارد به دوره ی قتل های زنجیره ای و لاله سحرخیزان و شهلا جاهد شاهدانی بوده اند. هر دوی آن ها قربانی شدند. شاید چون چیزهایی را دیدند، شنیدند و فهمیدند که نباید. برای همین اول لاله قربانی شد و بعد چه کسی بهتر از شهلا برای این که قتل را به گردن او بیندازند. شهلا جاهد رفت تا به خیل زنانی بپیوندد که قربانی این سیستم و قوانین تبعیض آمیز و اسلامی ضدزن آن شدند. اما ما ماندم و این ماجرا که برای مان مختومه نشده است. ماجرای با ردپایی هزاران ساله.

دختری نوجوان به "قهرمان پرسپولیس" دل می بندد. به دختر هیچ نیاموخته اند. دختر در جامعه ای زندگی می کند که ارزش او بر اساس "مردش" تعیین می شود. جامعه ای که دختر باید الگوها و قهرمانانش را از میان مردان و آن هم "از ما بهتران" انتخاب کند؛ و "از ما بهتران"، آن هم در این جامعه، خود حدیثی است. شهلا در دنیایی متولد می شود که بقول سیمون دوبوار «زنان، زن می شوند و نه این که زن به دنیا می آیند». از همان ابتدای زندگی، ارزش ها و معیارهایی در گوش دختر خوانده می شود که آینده ی او را شکل می دهد. وگرنه دختر ۱۳ ساله را به این مردک فوتبالیست چه کار؟ در همین سن و سال ها یکی عاشق بُرَد پیت می شود و آن دیگری عاشق آن مرد هنرپیشه که جای پدر بزرگش است و آن یکی رویای محمدرضا گلزار را می بیند. همه ی این ها اکتسابی است و نه وراثتی. ارتباطی با کدهای ژنتیکی ندارد، بلکه ارتباط مستقیم دارد با مناسبات اجتماعی حاکم و نقشی که برای زنان در نظر گرفته شده و از کودکی توسط دولت بزرگ و دولت کوچک (یعنی خانواده) به او دیکته می شود. بدون اینکه خودش به آن آگاه باشد نقشش اینست که همسری (مردی) آن چنانی بیابد که همانا "خوشبختی" در آنست.

اغلب دختران در این رویاهای پر توهم خود ناموفق اند. بُرَد پیت" دنبال دختر روستایی ایرانی نمی رود. اما در جامعه ی ایران

فمینیست های اسلامی و نسبیست گراهای فرهنگی و کمپین یک میلیون امضا و همگرایی سبز، کسانی که این روزها پرچم سبز را علم کرده اند و زهرا رهنورد را بانوی اول ایران در زمینه ی زنان معرفی می کنند نیز از این قاعده مستثنی نیستند. چرا که همگی این ها با شگردهای مختلف همان سیاست های قانونی ضد زن و اسلامی رژیم جمهوری اسلامی را مبنای فعالیت های شان قرار داده اند. مبارزات ما زنان در جای جای جهان، تنها با اتکا به خودمان و اتحادمان با یکدیگر و بر پایه ی آگاهی بر علیه انواع خشونت ها به رهایی مان می انجامد.



منظر ماندن و چشم دوختن به بالایی ها هیچ نتیجه ای ندارد. سکوت کردن و دم بر نیاوردن و سر خم نمودن تنها فرودستی تحمیلی بر زنان را عمیق تر می کند. باید فریاد برآورد و جنگید. باید از حصارهای که برای زنان ساخته اند بیرون پرید و سرکش شد. این عصیان است که می تواند در برابر خشونت های خانگی و دولتی و اجتماعی مقاومت و مبارزه کند. باید آگاه شد، عصیان گر بود و عصیان کرد تا به رهایی رسید.*

ادامه از صفحه ی ۸:

این ارگان ها به دست گروهی خاص (روحانیون، علما و توجیه گران مذهبی و بازوهای اجرایی شان) اداره می شوند که پیوسته هوشیارند تا در صورت تخطی فرزندان آدم و حوا از مسیر بازگشت به بهشت، آنان را به سختترین شکل ممکن که تنها جزئی کوچک از آن چیز است که در جهنم در انتظارشان است، مورد تنبیه و سرکوب قرار دهند. شاید که به راه راست آمده، اگر مرد هستند اشتباه آدم را تکرار نکنند، و اگر زن هستند دست از گمراه سازی و شیطنت حوا گونه بردارند.

و این چنین است که برده داری، سرکوب های قومی و مذهبی، زن ستیزی، دختر کشی، سرکوب، کودتا، جنگ، اختلاف طبقاتی، زمین داری کلان، سرکوب طبقه کارگر، شکنجه و تجاوز، اشغال گری، اختلاف دستمزد، قرون وسطا، قانون شریعت، قتل عام، زندان، پلیس ضد شورش، تشکیلات امنیتی، انفرادی، توأب سازی، ارگان های کنترل گر مذهبی و ایدئولوژیک، دخالت در حریم خصوصی افراد، سرکوب روشنفکری، علوم انسانی ستیزی، چپ کشی، جاسوس پروری، شستشوی مغزی، توجیه کثافت کاری، پاپ، ولی فقیه، مفتی عزم، ربای بزرگ، تجارت سکس، قاچاق انسان، پدرسالاری، پسرسالاری، مردسالاری، حتی زن سالاری، بازار آزاد سرمایه، بمب اتم، تحریم اقتصادی و غیره همگی علت وجودی شان به راحتی توجیه، تفسیر و حتی تئوریزه و قانون مند شده (جلوه داده می شود)، و با وقاحت هرچه تمام تر به حساب تقدیر، مشیت الهی، جبر زیست محیطی، تفاوت های بیولوژیک، اختلافات فرهنگی، برتری فرهنگی، موقعیت اجتناب ناپذیر، تفاوت هوشی انسان ها، میزان لیاقت و درک و ظرفیت افراد، برتری جنسی، برتری نژادی و غیره جهت تأمین منافع گروهی مشخص در این دنیا، گذارده می شوند.

هم چنان چشیدن طعم سبب تابو به حساب می آید مخصوصاً نوع "سرخش"!!!!*

استقلال تشکل زنان از حضور مردان

آری یا نه؟

روشنک مینو

مبارزه برای رهایی زنان یکی از ارکان مبارزات ما در جنبش زنان بوده است. هم اکنون در شرایطی به سر می بریم که نابرابری و تبعیض علیه زنان و ستم جنسیتی در تمامی عرصه ها به وضوح دیده می شود و حال که ما برای دستیابی به جامعه ای عاری از ظلم و ستم تلاش می نماییم بی تردید جای آن است که در روند مبارزاتی، خود از بازتولید نابرابری پرهیز کنیم.

با این وجود وقتی صحبت از برابری زن و مرد در تشکل مستقل زنان به میان می آید، موضع ما این است که این تشکل بایستی علاوه بر استقلال از کلیه ی دولت ها، نهادها و سازمان ها، از حضور و نقش مؤثر مردان استقلال داشته باشد. در این جاست که ظاهراً یک تضاد به چشم می خورد. از یک سو مبارزه برای رهایی و جامعه ای عاری از ظلم و ستم، از سوی دیگر تشکیل جبهه ی مستقل از مردان. بلافاصله برابری طلبان دواتشه ما را محکوم به ترویج نابرابری می نمایند که حالا خودتان جداسازی جنسیتی به راه انداخته اید و از این قبیل ایرادات.

این بحث پیرامون علل لزوم استقلال زنان از رهبری مردان در ساختار جنبش زنان است. سابقه ی هزاران ساله تبعیض جنسیتی بر هیچ کس پوشیده نیست. این شکاف که در تمام زمینه ها به چشم می خورد و نمی توان نسبت به آن بی توجه بود، منجر به شکل گیری فرصت های نابرابر میان زنان و مردان برای دستیابی به توان مبارزاتی و آگاهی های سیاسی گردیده است. از همین رو چه در گذشته و اکنون شاهد جایگاه انحصاری مردان در پیشبرد مبارزات و جنبش های مردمی بوده ایم.

آیا می توان از این همه سال تجربه گذشت؟ آیا پس از این همه سال مبارزات زنان در تمامی عرصه ها، توانسته ایم دیدگاه سرکردگان جنبش ها نسبت به جایگاه زنان در مبارزات را تغییر دهیم؟ آیا در جنبش مردمی سال ۸۸، زنان علیرغم حضور رادیکال و حداکثری، در مدیریت مبارزات و پیشبرد آن در جهت منافع و حقوق خود، نقش تعیین کننده ای داشته اند؟

سیمون دوبوار در کتاب معروف خود - جنس دوم - می نویسد: "زمانی که دو طبقه انسانی در برابر هم قرار می گیرند، هر یک از این دو می خواهد سلطه ی خود را به دیگری بقبولاند. اگر هر دو طبقه در مقام این ادعا باقی بمانند، چه در عالم مخاصمت و چه در عالم دوستی، ولی همواره در حال تنش، بین خود رابطه متقابلی ایجاد می کنند. اگر یکی از دو طبقه واجد مزیت و امتیازی باشد، بر دیگری چیره می شود و تمام سعی خود را می نماید تا طبقه ی دیگر را تحت سیطره خود نگه دارد. بنابراین می توان دریافت که در مرد این اراده وجود داشته باشد که زن را تحت سلطه خود درآورد."

هدف مهم بسیاری از تشکل های زنان، ارتقاء مبارزاتی و آگاهی های سیاسی و رهایی زنان در این عرصه است. اما در شرایط کنونی که این هدف به طور کامل تحقق نیافته است؛ تشکل زنان در اثر نقش مؤثر مردان، اگر شانس بیاورد و عاری از شکل گیری مناسبات مردسالارانه باشد؛ درگیر افکار و هژمونی فکری مردان حاضر در تشکل خواهد گردید. دلیل دیگر که منجر به نتیجه مذکور می گردد، عدم توانایی مردان در فهم حقیقی ستمی است که به زنان روا داشته می شود. میزان آگاهی مردان نسبت به این ستم در حد مشاهدات عینی آن ها و مطالعات جانبی پیرامون جنبش زنان است و نسبت به آن چه خود زنان هر ثانیه با آن دست به گریبانند متفاوت است.



"ناصر محمدخانی" می تواند به دنبال شهلا برود و شهلا به دنبال او. شهلا با معیارهای زیباشناختی این جامعه، زیباست. جوان است. پیگیر است. برای همین در زمانی که شهلا هنوز آن قدر کم سن است که حتی نمی تواند گواهی نامه ی رانندگی بگیرد، صبیغه ی محمدخانی می شود. شهلا برای سال ها و در خفا صبیغه ی "آقای فوتبال" است. نمی دانم رنج این مخفی کاری را شهلا چطور تحمل کرد و تمام جوانی و زیبایی اش را چطور در این بازی گذراند؟! شب هایی که "آقای اخلاق فوتبال" به سراغ همسر عقدی خود می رفت، شهلا در چه فکری بود و بالعکس لاله؟! ولی شهلا و لاله سحرخیزان قربانی یک چیز بودند. دین اسلام نه تنها ۴ زن داشتن را مجاز می داند بلکه در مذهب شیعه، تا هر تعداد صبیغه (فحشای شرعی) را مجاز می داند. توهین و تحقیری که به "زنان صبیغه" و محروم از هر حقوقی روا داشته می شود خارج از بیان است. جامعه ی مردسالار به خصوص اگر اعضای این جامعه دست شان به دهان شان برسد، از این امتیاز نهایت استفاده را می برند...

حالا شهلا را اعدام کرده اند و سؤال این است که واقعاً چه کسی مقصر است؟ پاسخ من این است که این مناسبات اجتماعی ضدزن است که مقصر است. این مناسبات است که شهلا را برای چنین فرجامی ساخت و پرداخت؛ و حکومت که او را به دار آویخت. این قوانین دین و مذهب است که شهلا را به طرف مرگ راند. هم "صبیغه گری" اش و هم قانون وحشیانه ی قصاص اش. و مسلماً این مناسبات نمایندگان حقوقی و حقیقی خود را دارد. از رئیس قوه ی قضائیه اش بگیر تا "آقای اخلاق فوتبال" که از امتیازاتی که حکومت مردسالار به او داده حظ می برد و چارچنگولی به آن می چسبند...

برای همین باید دنبال ساختن مناسبات اجتماعی دیگری بود... مناسباتی که از نوجوانی به ما دختران می آموزد که می توانیم آزاده و مستقل باشیم و زمینه های آن را فراهم می کند... همه ی ما نیاز به الگو داریم. الگوهای خوب و انقلابی که احساسات ما را تحت تأثیر قرار می دهد و محرکی می شوند برای تلاش ما به منظور ساختن یک دنیای بهتر. شهلا هم یکی بود مثل همه ی ما. دختر ۱۳ ساله ای که دنبال مدل می گشت اما او را در یک فوتبالیست مردسالار پیدا کرد. شاید اگر زمانه ی دیگری بود، شاید اگر به شهلا یاد داده بودند که به عنوان یک زن موجودی آزاده و با اختیار است، شاید اگر در جامعه ای آزاد زندگی می کردیم که افراد حق انتخاب داشتند، شهلا (با آن همه پیگیری) الگوش جوانان، زنان و مردان عصیانگری می شدند که زندگی خود را وقف ساختن دنیایی بهتر کرده بودند!!

اما وظیفه ی ما در مقابل چنین جنایت هایی سکوت و مغموم شدن نیست. وظیفه ی ما شورش و عصیان است. وظیفه ی ما فریاد است. افشاگری است. افشاگری از حقیقت و جنایت هایی که بر علیه زنان، قانونی و غیرقانونی به کار می رود*

استبداد درونی و استبداد حکومتی

طیبه راحلی

بواسطی سخت جان تر از قشر زن موجودی در خلقت یافت می شود؟

بحث پیش رو نه از سردلسوزی برای زنان و نه به خاطر ایجاد شکاف و ترغیب حس تنفر نسبت به مردان است. بلکه فقط و فقط یک بررسی کوتاه از تفکرات موجود در اقصای مختلف جامعه نسبت به زن و تأثیر این تفکرات در کلیه شئون زندگی است. تأثیر متقابل انسان بر اجتماع و اجتماع بر انسان بحثی است انکارناپذیر. اگر غیر از این بود انسان ها در طول تاریخ بی جهت در راه بهبود وضعیت خود تلاش می کردند. انسان همواره برای رسیدن به آرزوهای خویش جهد کرده است. این آرزوها گاه فقط در جهت منافع شخصی، گروهی، قومی و قبیله ای بوده و گاه جنسیتی و نژادی و هر گاه که هر کدام قدرت به دست گرفت، کمر به نابودی آن دیگری بست. با این توضیح که هدف از بیان این بحث، جنگیدن با مردان و کسب قدرت برای تغییر دیکتاتوری مردسالار به زن سالار نیست و همانا بحث برابری ابناء بشر به مفهوم کامل آن مد نظر است، آن را پی می گیریم. با نگاهی بسیار کوتاه ولی منصفانه و عمیق، به تلاش های زن ستیزانه حکومتیان، فلاسفه و ادیان در طول تاریخ می نگریم که چگونه همه سعی و تلاش خویش را در تحمیق و فرودست نشان دادن زنان، بکار برده اند.

بر اساس این آموزه ها، زن جز برای رضای مرد، خالی از هر گونه ارزش دیگری است.

علیرغم به سر آمدن عصر برده داری، پافشاری بر ایقاعی بردگی زنان، تلاشی است که بر هیچ انسان آزاده ای پوشیده نیست. البته درک این میزان از بردگی را فقط باید زن بود و با پوست و گوشت لمس کرد تا سوزش این آتش نابرابری که مغز و استخوان به فغان می آورد را درک نمود و از این روست که زنان در همه ی ادوار، به شکل های مختلف جان بر سر برابری خواهی و کسب حقوق انسانی خود گذاشتند و خواهند گذاشت. اگر چه امروزه دیگر زن را در کنار جسد همسر متوفایش، محکوم به زنده بگور شدن نمی کنند.

اگر چه او را به جرم واهی جادوگر، فقط به صرف دانش و کنجکاوی اش که روال دوران نبوده، دیگر زنده زنده در آتش نمی سوزانند.

اگر چه علیرغم همه ی تلاش های کوچک مغزانی که زن را فقط در پستوی خانه نهان می خواستند، زنان شایستگی های خویش را به نحو احسن، با تحمل مصائب و سنگ اندازی های رنگ و وارنگ در اجتماع نشان دادند، اما به رغم همه تلاش ها، همه ی مبارزات و همه ی جانفشانی ها، هنوز تا رسیدن به حقوق انسانی - نه نیمه انسان- راه درازی در پیش دارند.

بر اساس آموزش های فلاسفه و ادیان و روش های به ارث گرفته شده، زن باید به گونه ای عمل کند که همواره مورد رضایت، خوشی و تأیید مرد قرار گیرد.

باید به گونه ای تربیت شود که فرودست و سبک مغز باقی بماند و این نابرابری را به عنوان یک اصل ابدی و ازلی بپذیرد. این داستان امروز و دیروز و یک قرن پیش نیست. متأسفانه نرینه سالارانی چون ارسطو، گزنفون، فیثاغورث، نیچه و خیلی های دیگر از فلاسفه ی باستان به شیوه های مختلف در فرودست نشان دادن زنان و در نتیجه محق جلوه دادن مردان، بر افکار فرهنگی جوامع، تأثیرات بسیار زیادی گذاشته اند که البته به "رحمت" ادیان، محکم ترین میخ نیز بر تابوت برابری زنان کوبیده شد.

بخشی از نتایج حضور مؤثر مردان در چنین تشکلی در نهایت این خواهد بود که زنان یا در اثر تسلط مردان منفعل می گردند یا آن که در بسیاری موارد، روند مبارزاتی به شکل مبارزات صرفاً طبقاتی بدل شده و مبارزه علیه ستم بر زن و ضرورت شکل گیری تشکل مستقل زنان را انکار می نمایند. در نهایت تشکل زنان به آسانی به تشکلی برای مبارزات جاری آقایان بدل خواهد گردید. این موضوع که تشکل زنان به واسطه ی حضور مردان مبدل به تشکلی خارج از مسائل زنان گردد؛ به معنی بسته بودن حوزه ی فعالیت جنبش زنان نیست. بدون شک مبارزات رهایی بخشی چون مبارزات زنان نمی تواند در مجرای متفاوت از مبارزات سایر اقشار تحت ستم، چون کارگران، معلمان، ملل تحت ستم و... باشد. زنان همواره جزئی از هر یک از این گروه ها هستند و از سوی دیگر اتحاد این جنبش ها برای پیروزی نهایی، جزو ملزومات مبارزات مردمی است. اما محدود شدن یک یا چند جنبش به اهداف یکی از جنبش ها و حرکت در مسیر دستیابی به آن هدف، در حقیقت اقدام به فلج نمودن مبارزات مردمی است و اختلال یا عدم تحرک تمام بخش های سیستم مبارزاتی، دستیابی به رهایی کامل را ناممکن می سازد و نتیجه این مبارزات، دستاوردی مقطعی و کوتاه مدت خواهد بود.

ضعف مردان نیز در فهم حقیقی ستم بر زنان، مانع از صاحب نظر بودن آنان در این زمینه نمی گردد. بلکه بدین معنی است که زنان نسبت به مردان، برای پیشبرد مبارزات زنان از شایستگی بیشتری برخوردارند و تنها آن ها هستند که ظرفیت مناسب برای پیشبرد این مبارزه را خواهند داشت و از آن جا که یکی از مهم ترین اهداف این تشکل، محو کامل مناسبات مردسالارانه می باشد، بایستی به منظور دست یابی به این هدف، بر افکار نیمی از جامعه که همواره در پرتو مذهب، خرافه و سنت عقب مانده ی جامعه، به اعمال ستم بر زنان پرداخته اند، تأثیرات انقلابی داشته باشد.

تضاد میان زن و مرد تضادی بسیار حاد است که اگر تا به درجاتی حل نشود خیال یک جامعه عاری از ظلم و ستم را هم نمی توان کرد و ضمناً، **حتی به درجاتی حل آن** منوط است به مبارزه علیه این حاکمیت که در تار و پود ایدئولوژی و سیاست و همه چیز زن ستیزی قرار دارد و این خصوصیت از ستون های اصلی نگه دارنده اش است. به طور خلاصه مبارزه برای رهایی زنان مستقیماً ربط دارد به مبارزه علیه حاکمیتی که زن ستیزی خصوصیت بارزش است.

بنابراین، تشکل مستقل زنان، تمامی مردان را مخاطب برنامه های خود قرار می دهد و در جهت آگاهی بخشی به تمامی جامعه، اقدام می نماید. تشکل مستقل زنان، مجالی است برای رشد آگاهی سیاسی همگان علی الخصوص زنانی که برنامه های این تشکل را پیش خواهند برد. رهایی جامعه بدون اتحاد تمامی نیروهای انقلابی تحقق نخواهد یافت و در همین راستا تشکل مستقل زنان، با تمام نیروهای انقلابی از جمله مردان مترقی جامعه متحد می گردد *

در این جهان حتی اگر یک زن تحت ستم باشد
هیچ انسانی آزاد نتوان بود.

Facebook: osyan zan
Osyan.osyan@gmail.com
Osyan-zan.blogspot.com

به راستی وحشت از آگاهی زن در چه بوده که فیلسوفانی این چنین بلند پایه، کمر همت به نادیده شدن او بسته اند؟ چند نقل قول از این "بزرگان" می آوریم تا ریشه های این نابرابری ها بیشتر شناخته شود:

"وقتی زنی دانشمند میشود معمولاً نشان آنست که دراندام های تناسلی او اختلالاتی روی داده است." و یا این که "مرد فردست بهتر از زن فردست است." / نیچه
 "زنان نباید دانا باشند. کنجکاو، آنان را از خود راضی و پرتکلف می کند. برای آنان همین بس که شیوه ی خانه داری و اطاعت بی فید و شرط از شوهر را بیاموزند. به آنان بگویند که جنس مؤنث باید همان قدر به دقت از علم پرهیز کند که عیب و رذالت را زشت می شمرد." / فنلون

و آن گاه که با هیچ شکردهی و حکمی نتوانستند جلوی رشد زنان را بگیرند به حيله متوسل شدند.
 "کارفکری، زن را به هنگامی کچل می کند که مردوارگی فزاینده و تحقیر زیبایی، به رشد موهای چهره اش می انجامد. بدین ترتیب در آینده زنان کچل می شوند و سبیل های بلند و ریش های مردانه در می آورند." / هانس فریدنتال
 "وظایف زنان تمام دوران ها و چیزی که باید از آغاز کودکی به آنان آموخته شود، عبارت است از:

لذت بخشی و خدمت به مردان، جلب محبت و احترام آنان، بزرگ کردن آنان در کودکی و نوجوانی و مراقبت از ایشان در بزرگسالی، مشورت و تسلی دادن به مردان، شیرین و جذاب ساختن زندگی برای آنان." / ژان ژاک روسو

حال چگونه می توان در خانه ی ظلم و ستم و خشونت، کار توان فرسا و خستگی مداوم، برای مردان، زندگی شیرین و جذاب درست کرد، سؤالی است که باید جناب روسو به آن پاسخ دهند. مثل این است از بیماری که از درد دندان می خواهد سر به دیوار بکوبد بخواهی برایت برقصد و یا جک تعریف کند تا بخندی!!!!!!
 اگر چه زنان سخت جان و پر توان، در چنین شرایطی هم آسایش مردان را فراهم می ساختند و می سازند ولی نه با عشق و گاه هم با نفرت، هم چون کنیزی که خدمت ارباب می کند. این جاست که بسیاری از مردان یاد نگرفتند که با عشق زندگی کنند نه با خشونت. آسایش را برای همه بخواهند نه فقط برای خویشان خویش. احترام بگذارند و احترام ببینند. عشق بورزند و عشق دریافت کنند، گاه تسلی بدهند و گاه مورد تسلی قرار بگیرند. نظر بدهند و نظربشوند حتی اگر با آن موافق نباشند.

"ناتوانی ذهنی یا ضعف فکری زن، نه فقط واقعیت بلکه ضرورت است." / دکتر پل ژولیوس

چرا ضرورت؟ چه کسانی از این ناتوانی ها بهره می برند؟ این همه پافشاری برای ندیدن حق و حقوق زنان برای چیست؟
 "زنان را در غرفه و بالاخانه جا ندهید و نوشتن به ایشان نیاموزید و سوره ی یوسف به آن ها تعلیم ندهید و چرخ رشتن به آن ها بیاموزید و سوره ی نور را به آن ها تعلیم دهید." / محمد پیامبر / حلیه المتغین باب ۴، فصل ۶، تألیف علامه محمدباقر مجلسی

"اگر امر می کردم کسی برای غیر خدا سجده کند هرآینه می گفتم که زنان برای شوهران شان سجده کنند." / محمد پیامبر / حلیه المتغین باب ۴، فصل ۶، تألیف علامه محمدباقر مجلسی
 "زنان عورتند و بیهوده گفتار، چون عورتند در خانه پنهان شان کنید و گفتار بیهوده آنان را با سکوت خود چاره کنید." / بحار الانوار، تألیف علامه محمدباقر مجلسی

و صدها نقل قول دیگر و هزاران آیه که از حوصله ی این نوشته خارج است و دوستداران این بحث را از جمله به کتاب "زنان از دیدگاه مردان"، ترجمه ی زنده یاد محمدجعفر پوینده ارجاع می دهم.

باری! رسوب این تفکرات است که علیرغم همه ارزش های انسانی و برابری طلبانه مکتب های علمی، هنوز نتوانسته خود را از قید و بند آن رها سازد. بیهوده نیست که لیولمان گوئی "این سناریونویس و کارگردان توانمند ترک می گوید: " زندان سنت ها هزاران بار از زندان رژیم ها سخت تر است."

به درستی که اینطور هم هست. حداکثر عمر یک رژیم در دنیای کنونی چقدر است و عمر سنت ها چه بد و چه خوب چقدر؟ تصور نشود که این تبعیضات جنسیتی کهنه شده و یا فقط شامل زنان بی سواد و عقب مانده است. متأسفانه باید بگویم خیر! حتی زنان تحصیل کرده نیز که دارای مناصب اجتماعی بالا و آگاه به حقوق خویش هستند و برای براندازی این کهنه سنت ها نیز می جنگند، در این گرداب متعفن، دست و پا می زنند.

تصور نشود که این مردان از آن مردان عصر ارسطو و سقراط و بقراط نیستند. نه نیستند. ولی شکل عوض شده، کلام برگشته و گاه حتی از حقوق زنان نیز دفاع می کنند. طرفدار برابری هستند. ولی... گاه آن چنان ضعیف عمل می کنند که آرزو می کنی کاش...!

البته بسیاری از مردان به دلیل همان شیوه های تربیتی و احاطه شدن در فرهنگ غالب مردسالارانه، خود از ظلمی که می کنند و استبدادی که روا می دارند بی اطلاعند و یا تحت تأثیر همان سنت ها، ناخودآگاه با ریسمان خودمحوری و دیکتاتوری، آن چنان بر گلوئی برابری جنسیتی می فشارند که نکند "حق" تاریخی شان زوده شود و بدون آن که خود بخواهند آب به آسیاب تیره بختی جامعه می ریزند.

باید بگویم که تفکرات بسیاری از ما خالی از مفهوم و درک واقعی از واژه ی مقدس برابری است. بسیاری از ما به دلیل رشد و زندگی در جامعه ای به غایت استبداد زده و دیکتاتور سالار و عدم ارتباط با دنیای نسبتاً دموکراتیک غرب و عدم تجربه ی دموکراسی، درک درستی از این واژه ها نمی توانستیم داشته باشیم و اگر در چارچوب تربیتی خانوادگی هم دچار دیکتاتورهای کوچکتر بودیم که مشکل چندین برابر می شد.

هم از این روست که می گویند زنان تحت ستم مضاعفند. در حقیقت زنان علاوه بر تحمل رنج هایی که از دولت های سفاک و دیکتاتور خود می برند در کنار ظالمان سنتی خویش نیز که گاه در نقش پدر، گاه در نقش برادر، گاه در نقش شوهر و گاه هم در نقش فرزند مذکر ظاهر می شوند، زندگی تنگاتنگ دارند.

توان بسیار می خواهد زمانی که حق خود را می شناسی، ظلم را می بینی، تجاوز به حقوقت را با گوشت و پوست و استخوانت لمس می کنی و در عین حال آن را تحمل می کنی فقط به این دلیل که ریشه ی آن را در فرهنگ مرد ساخته ای می دانی که به این زودی ها از بین نخواهد رفت.

زنان که همواره در مبارزات علیه دیکتاتوری، علیه دشمنان داخلی و خارجی، علیه فقر، علیه بی کاری، با سلاح و بی سلاح در دانشگاه و کارخانه و جبهه و مزرعه، دوش به دوش مردان می جنگند، چگونه است که نیمه انسان تلقی می شوند و بدتر از همه این که این نیمه انسان آنگاه که در مبارزه علیه خودکامگی های رژیم، دستگیر می شوند و به زندان می افتند، در گرفتن احکام و اجرای شکنجه، نه تنها نیمه به حساب نمی آیند بلکه در بسیاری موارد شکنجه های بسیار شنیع تر نیز بر آنان اعمال می گردد.

برای دمی به زندگی ای فکر کنیم که سرشار از برابری باشد و احترام متقابل؛ و نه نگاه از بالای مردسالارانه. به راستی زندگی چقدر زیبا خواهد بود اگر این تفکرات رشد کنند و باعمل یکی شوند.

مبارزه علیه دیکتاتوری رژیم بدون مبارزه علیه افکار ارتجاعی و سنت های غیرانسانی و نهادینه شدن افکار برابری طلبی راه به جایی نخواهد برد و در پایان به دموکراسی منجر نخواهد شد.

به همان اندازه که شعار مرگ بر سرمایه و مرگ بر دیکتاتور سر می دهیم، با همان جدیت و به طور موازی باید علیه نابرابری و همه نوع تبعیض جنگید. تبعیض نژادی، قومی، جنسیتی و دینی... هیچیک را بر دیگری الویت نیست.

آشوبه نشود این تبعیض و نابرابری فقط در دستگاه حاکمیت نیست. آن ریشه در من و تو و ما دارد. ارزش این مبارزه نه تنها کمتر از آن نیست بلکه همچون پی. بنایی است که اگر درست نسازیمش، واژگون خواهد شد و اینطور نیست که - دیو چو بیرون رود فرشته درآید - تفکرات دموکراتیک باید ریشه ای و بنیادین گردد.

برای نهادینه شدن برابری طلبی و رفع هرگونه تبعیض، باید مبارزه ی بی امانی را به موازات مبارزه علیه سرمایه و علیه رژیم های خود کامه به پیش برد.

متأسفانه در میان مبارزین ما به خصوص مبارزان مرد، حکم بر این بوده که اول مبارزه علیه امپریالیسم در الویت است؛ و یا این که مگر مردان ما آزادند که مبارزه برای حقوق زن را پی گیری می کنید...

سؤال این جاست، آیا فکر می کنید با از بین رفتن رژیم و استیلای حتی یک دولت مردمی و آزاد، تفکرات هزار لایه ی مردسالاری و دیدگاه نابرابری که متأسفانه حتی در بین مردان روشنفکر و مبارزین سیاسی هم به وفور دیده می شود، به یک باره منسوخ خواهد گردید و مثل اسیدی بر رسوبات کهنه عمل خواهد کرد؟ نه باید بگویم آنان که این گونه فکر می کنند. سخت در اشتباهند. چرا که اگر این گونه بود حداقل در میان روشنفکران ما باید مشکلی به نام دیکتاتوری خانگی از بیخ و بن پرچیده می شد. چون هم دانش آن را دارند و هم شعار آزادی زن را سر می دهند و هم به ستم مضاعف بر زنان بسیار واقفند و اگر لازم باشد کتاب ها نیز در این باب می نویسند و ساعت ها نیز می توانند سخنرانی کنند. در حالی که در عمل چنین نیست. پس به مبارزات بی امان و هم زمان زنان علیه رژیم و همچنین علیه استبداد و قوانین نابرابر و دیکتاتوری خانگی خرده نگرید که این راه دراز است و ناهموار.

بله! برای رسیدن به آزادی باید از جاده ی زیبای برابری گذشت وگرنه جز شعاری تهی، نخواهد بود و همواره در این دور تسلسل، سرگردان خواهیم ماند.

چگونه می توان با دیکتاتوری جنگید وقتی که تار و پود تفکرات نیمی از جامعه، با برتری طلبی و نابرابری تنیده شده است؟

نه! بهتر است نگویم نیمی از جامعه. واقعیت آن است که باور تفکرات مردسالارانه در زنان هم به دلیل رسوخ همین فرهنگ ها، ریشه ای تاریخی دارد. تا آن جا که هر ظلمی را بر خود متحمل می شوند وگام مبلّغ همین فرهنگ مردسالار نیز هستند. چگونه می توان با دیکتاتور مبارزه کرد در حالی که حاضر به شکست استبداد سخت جان درون خود نبود؟

استیلای دیکتاتوری واپس گرایانه و قهقرایی جمهوری اسلامی، بر این سرزمین بلاکشیده حاکی از عدم درک صحیح ما از آزادی و برابری بوده است. همین که اکثریت قریب به اتفاق احزاب و سازمان های سیاسی به جمهوری اسلامی فقط به دلیل "ضد امپریالیسم" بودن به آن رأی مثبت دادند، نشان از ندیدن و یا بسیار کم دیدن مقوله ی آزادی و برابری است.

حال آن که اگر همان موقع فقط نیم نگاهی در قانون اساسی، به قوانین مربوط به زنان می انداختند، با توجه به محتوای ضد انسانی آن، می توانستند خط مشی درست تری انتخاب کنند، که متأسفانه اصلاً توجهی به آن نشد و هرگاه هم که صدای اعتراضی بلند شد، قویتر از سردمداران جمهوری اسلامی "هیس" گفتند که هیئات وقت شعار برابری نیست و دشمن ما امپریالیسم است و بر اساس همین بینش از اعتراض بحق زنان در ۸ مارس ۱۹۷۹ دفاعی در خور شأن این اعتراضات حق طلبانه نشد.

هنوز عرق راهپیمایی های زنان برای برانداختن رژیم شاه که دوش به دوش مردان در همه جا حضور داشتند، خشک نشده بود که جمهوری اسلامی بنای ناسازگاری علیه زنان را شروع کرد و این جاست که زن تحت ستم تاریخی، خطر را با شامه ی تیزش حس می کند، به میدان می آید و برای نه تنها آزادی خود، بلکه برای پاسداری از آزادی جامعه بپا می خیزد و شعار:



"زنده باد آزادی، جمهوری واقعی!" و یا "لحظه به لحظه گفتیم، زیر شکنجه گفتیم یا مرگ یا آزادی!"

را زیر ضربات باتوم نیروهای رژیم سر می دهند. و چه دردناک، آنان که تا دیروز دوش به دوش مردان خود علیه استبداد پهلوی و سلطه امپریالیسم آمریکا جنگیدند آن روز در ادامه همان مبارزه برای کسب برابری و آزادی، تنها ماندند و به جز تعداد انگشت شماری از مردان آزاده را در کنار خود نیافتند.

راستی چند درصد از مردان مبارزمان در این اعتراض بزرگ زنان که علیه حجاب اجباری بوده شرکت داشتند؟ به راستی چقدر برای سازمان های سیاسی ما در آن دوران، این مسأله قابل تعمق بوده است؟

آیا نمی شد تفسیر کرد که حجاب اجباری فقط چند متر پارچه نیست که بر سر باید کرد، بلکه مرگ یک انتخاب آزاد است؟ بلکه محبوس کردن تفکری دیگر و بینشی دیگر است؟ نمی شد نتیجه گرفت که امروز حجاب بر سر می کنند و فردا مرا از تفکر خالی می خواهند؟ نمی شد پیش بینی می کردیم که به جای رشد و پیشرفت و تفکر مدرن، چهار نعل به عقب خواهیم تاخت؟ و بلاخره چرا فکر نکردیم که امروز زنان را در بند می خواهند و فردا به حساب تک تک ملت خواهند رسید.

و این همه را دیدیم و چشم بستیم به امید واهی اینکه رژیم ضد امپریالیسم است و خواسته های زنان در مقایسه با آن از اهمیت چندانی برخوردار نیست و این گونه آزادی و برابری را به مسلخ گاه فرستادیم.

دریغ و دریغ و صد دریغ که حتی اگر با پیمانانه - معیار آزادی هر جامعه، میزان آزادی زنان آن جامعه است- حرکات رژیم را تفسیر می کردیم، می توانستیم به ماهیت این خون آشامانی که امروز این گونه دیوانه وار به جان و مال مردم دست درازی می کنند و از دارهای اعدام جوانان نازنین مان، جنگل ها و سروستان ها ساختند، پی می بردیم.

دریغ که چه راحت از کنار این پیمانانه گذشتیم! زنان توانمند و فداکار ما در چهارگوشه ی جهان، شب و روز در تلاشند تا با جانفشانی های خود بتوانند لایه لایه از این هزارلایه تفکرات ارتجاعی را بزدایند.

راهی سخت و طولانی در پیش است. آزادی و برابری بشر فقط با تغییر حکومت ها میسر نخواهد بود، بلکه به علاوه با تغییر همه جانبه ی تفکرات و آن هم رادیکال در رسیدن به مفهوم واقعی آن چه که آزادی و برابری اش می خوانیم، قابل دستیابی است وگرنه همواره دیکتاتوری می رود و دیکتاتوری دیگر، جای آن را می گیرد. چون دمکراسی در درون، نهادینه نشده است.

ارتوررمبودر سال ۱۸۷۱ در دفاع از انسانیت زن میگوید " هنگامی که زنجیرهای بی پایان بردگی زن درهم شکسته شود، هنگامی که زن برای خود و با خود زندگی کند و مرد که تاکنون نفرت انگیز بوده او را به حال خود بگذارد، زن نیز شاعر خواهد شد! چیزهای شگفت، بی انتها، زنده و دلنشین را کشف خواهد کرد. ما نیز آنان را برمیگزینیم، آنان را در مییابیم "

ما نیز انتظار داریم در قرن ۲۱ و در عصر علوم و تکنولوژی که خط بطلان بر بسیاری از باورها و سنتهای غلط و بی پایه کشیده است، به اصل برابری زن و مرد، به حقوق انسانی این نیمه بشر، به شیوه ای عملی و اجرایی برخورد شود.

در این راه طولانی ما چشم یاری به همراهی مردان مان بسته ایم. بدون شرکت آنان، در زدودن این رسوبات سنتی موفقیت حاصل نخواهد شد و یا بسیار طولانی تر به نتیجه خواهد رسید. همچنین امیدمان به مادرانی است که با آگاهی هر چه بیشتر و با درک درست در تعلیم و تربیت فرزندان، به خصوص فرزندان ذکور خویش، آن کنند که شایسته و بایسته نسل نوین است.*

آدم، حوا و جهان ما

کیوان شفيعی

داستان کهن آدم و حوا، چگونگی آفرینش شان، و ماجرای رانده شدنشان از ابر زیست محیطی به نام بهشت (برگرفته از متون کهن عبری)، از زمان پیدایش سوژه‌ای به نام خدای یکتا در ذهن بشر، قرن هاست که سرفصل مجادلات بی شماری در هر دو حوزه ی مذهب و فلسفه بوده که من در این جا اصلاً قصد تلاش بر اثبات درستی یا نادرستی آن ندارم چرا که زنده یاد چارلز داروین و صف طویل پژوهشگران پس از او (بسیار علمی تر)، بی شمار در این حوزه نوشته و می‌نویسند. آن چه قصد من از نوشتن سطور زیر است، تنها جستاری اسطوره



شناسانه است چنان که باور دارم، هر اسطوره‌ای در عمق وجود خود حواشی پنهان زیادی دارد که هم گذر زمان و هم نگرشهای فلسفی-علمی هر عصر می‌توانند حقایق نوینی را از دل آن رمزگشایی کنند.

از دید من، بحث انگیزترین بخش این اسطوره چگونگی روابط بین آدم و حوا، کنش‌ها و واکنش‌های دو جانبه ی زیستی و فردی هریک از آنان با توجه به جنسیتشان و از آن مهم تر میزان قوه کنکاش هریک و سطح تأثیر گذاری و تأثیر پذیری از طرف مقابل است. اهمیت این بخش آخر که جنبه ی نمادینش در مدل تاریخ نگاری غیرمستدل، همانا سبب سرخیزت که این دو گلسرشته را در قالبی ارگانیک از ابرزیست محیط بهشت به زیست محیط زمین تبعید ساخته است، از این روست که نه تنها این انتقال برای قرن ها به بهانه‌ای برای ترساندن جامعه از جنسیتی به نام زن و تشویق و تکلیف به تحت انقیاد قرار دادن آن بدل گشته، بلکه سرفصل ظهور پدیده‌ای دیگر به نام فروزیست محیط جهنم گشته که تلاش برای در امان نگهداشتن انسان ها از آن همواره اهرم سرکوبی بوده است در جهت به بند کشیدن اختیارات انسانی عموم توسط خواص.

آنچه در وقت گذرانی های روزانه آدم و حوا آشکارا رخ می‌نمایند همانا جمود فکری و یا به عبارت بهتر بی نهایت محافظه کارانه رفتار کردن آدم است در عمل مو به مو به آن چه که سازنطقش به او تکلیف کرده، و از آن سو و در نقطه‌ای کاملاً مخالف، تیزهوشی و کنجکاوی بیش از حد (بیش از حد تحمل سازنده) حواست در کشف محیط اطرافش و تلاش برای تسلط یافتن بر آن چه که او پیشاپیش به تحت سلطه بودنش هویت یافته است.

حوا با استفاده از آن چه که به نام قوه ی آگاهی، درک و شعور (به ادعای سازنده‌اش و از طرف خود سازنده) به او داده شده است همواره سعی دارد تا محیط پیرامون خود را به تمامی بشناسد. او که از کوشش زیاد برای همدستان کردن آدم در این مسیر با خود و طفره رفتن های همیشگی آدم دیگر به سطوح آمده، تنها در خلوت های خود است که با خود نشست و در تجزیه و تحلیل عمق خرد خود عمیق می‌شود؛ و در میانه این کند و کاو ذهنی است که نخستین پرسش روشنفکرانه و وسوسه برای شورش در برابر محدودیت و خط قرمز شکل می‌گیرد: چرا سبب نه؟؟؟؟!!!! این درست نقطه ایست که موجودیتی به نام شیطان که در حقیقت چیزی نیست جز همان پرسش های خرمداران متعدد حوا از خودش وارد ادبیات می‌شود.

حوا که در کشف پاسخ این پرسش، که سازنده هر بحثی پیرامون آن را تابو اعلام کرده، آمیدی به هم داستان شدن آدم ندارد، به ناچار دست بر عادات روزمره آدم برده و او را تشویق به چشیدن مزه‌ای جدید می‌کند. آدم که از تن دادن به هر چالشی رویگردان است، این بار (گرچه با اصرار زیاد حوا) به این

خواسته حوا تن در می‌دهد به این امید که هم طعمی نوع را تجربه کند و هم در صورت گرفتاری، تمامی تقصیر را به گردن حوا بیندازد. و سبب خورده می‌شود.

سازنده به خشم می‌آید. آدم و حوا به محاکمه کشیده می‌شوند. آدم وحشتزده پیاپی عذرخواهی می‌کند و انگشت اتهام را به سوی حوا دراز می‌کند، و اما حوا سکوت پیشه کرده، جسورانه، خشمگین و مغرور از کار خود بدون کوچکترین نگاهی به آدم در چشمان سازنده خیره می‌شود. این چنین است که آدم به نخستین تواب تاریخ و حوا به نخستین کاوشگر مصمم بدل می‌گردند.

توبه‌های پی در پی آدم راه به جایی نمی‌برد چرا که سکوت حوا و عمق عملش چنان بنیان سازنده را لرزانده که باید بی هر نوع چشمپوشی هم آدم را تنبیه کند (چون که سرسپرده خوبی نبوده) و هم حوا و اندیشه حوا را سرکوب و ریشه کن سازد. پس حکم سازنده جاری شده و هر دوی آنان از ابرزیست محیط بهشت به زیست محیط زمین تبعید

می‌گردند.

اکنون آدم و حوا بر روی زمینند. آدم مجبور به کار، جنگیدن با سایر موجودات برای نجات جان خود، دست و پنجه نرم کردن با بلایای طبیعی، و تلاش جهت سیر کردن شکمش می‌باشد. لذت‌های جنسی او از حوا اینک به پیدایش موجوداتی از نوع خود او و انباشته شدن بر مشکلات روزانه زندگی می‌گردد. بدو اما وعده داده شده که اگر به عجز و لایه و توبه خود بر زمین ادامه داده (آنچه ما آن را امروز به عبادت می‌شناسیم)، و از حوا نیز نه تنها دوری گزیند بلکه او را به هر قیمتی (شخصیتی و جسمی) تحت سلطه خود درآورد، امکان این را خواهند داد تا به واسطه ی پدیده‌ای به نام مرگ، بار دیگر به آن ابرزیست محیط خوشی و جهل راه خواهد یافت. اما اگر چنین نکنند، فروزیست محیطی به نام جهنم با شعله‌های سوزانش در انتظار او خواهد بود چرا که فرزندان او نیز به درس عبرتی نیاز دارند تا خطای پدر تکرار نشود.

در این جا بی شک همه ی ما به این داستان تنها به چشم اسطوره‌ای بیش نمی‌نگریم، اما پرسش این است که این اسطوره (حال هر که سازنده آن است) چه پیامی را می‌بایست در طول تاریخ به ما انتقال دهد؟؟؟

کاربردهای ساخت و از آن مهم تر دامن زدن به این اسطوره مذهبی تا زمان حال را می‌توان خلاصه وار در دو مورد بیان کرد:

۱: آدمیزاد یک گونه بیشتر ندارد و آن همانا آدم یا مرد است. حوا یا زن گونه‌ای جانبیست که همواره پتانسیل ایجاد مشکلات عدیده برای گونه اصلی را داشته و باید به هر قیمتی تحت سلطه باشد. اگر این گونه فرعی دارای دانش و هوش کافی بود هیچگاه این همه درد سر برای آدم درست نکرده و او را از ابرزیست محیط نمی‌راند. در نتیجه لایق درس خواندن نیست. از بهداشت می‌تواند بی بهره باشد. حقوق اجتماعی و اقتصادی باید همواره کمتر باشد زیرا که گناه کار است. مؤظف است تا همواره در اختیار لذت بردن های گونه اصلی باشد. و این ها همه به این دلیل است که او و شیطان درونش (خرد) فاجعه‌ای بس عظیم را به جان آدمیزاد انداخته اند و هرچه تاوان دهند کمشان است. خلاصه این که پدیده‌ای به نام قدرت و اداره گروه‌های انسانی باید همواره در اختیار مطلق و مونیپول مردان (آدم) باشد تا بتواند خود را به بهترین شکلی به بهشت بازگرداند.

۲: از آنجا که خطای آدم بسیار سنگین بوده، منبع اصلی قدرت (سازنده) بسیار خشمگین است و نماد خشمش را آدمیان آگاه بر خطای آدم از طریق ارگان های گوناگون (مذهب و تشکیلات وابسته به مذهب) به مردم یادآوری کرده و وظایفشان را از برای خشنودسازی سازنده به آنان دیکته می‌کنند...

... ادامه در صفحه ۳